

لِشِک کولا کوفسکی

(۲۰۰۹ - ۱۹۲۷)

آدام ژوستیکه ویچ

دست رفتن ایمان در آموزه‌های رسمی را نیز چنین توصیف کرده بود: «این جهان‌بینی که قرار بود طرز تفکر مردم را شکل دهد چنان ضعیف و مضحک شد که دیگر هیچ‌کس - از حاکم گرفته تا محکوم - بدان باور نداشت.»

جهان و همچنین لهستان

با اقتدار فزاینده جنبش دموکراسی‌خواهی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ که به صورت شکل‌گیری نهضت همبستگی بروز کرد، بسیاری خطر کردند و به تکثیر مخفیانه آثار لِشِک کولا کوفسکی پرداختند. «بیانیه امید بر ضد ناامیدی» و شرح کوتاه و مختصر وی در باب «چگونه می‌توان یک لیبرال محافظه‌کار سوسیالیست بود» در زمره محبوب‌ترین آثار وی بود. خواندن این تأملات محرمانه - که صرف مغایرت آن‌ها با قوانین حاکم بر جذابیتشان می‌افزود - شور و حالی داشت: با خود می‌اندیشیدیم که این همان راهی است که باید در پیش گرفت. و من تنها یکی از بسیار کسانی بودم که در آن دوره، در میهن هنوز گرفتار خود با چنین واکنشی روبه‌رو می‌شدم و با خواندن آثار کولا کوفسکی می‌خواستم که خودش برای خود فکر کرده و وارد عمل شود. «نسل همبستگی» که من نیز از آن بودم، لِشِک کولا کوفسکی را یکی از مظاهر تهور و جسارت می‌دید: هم در عرصه فکری و هم در زمینه سیاسی.

تطور کولا کوفسکی از چنبره تعصب چپ‌روی و ضدیت با دین به یک لیبرال آزاداندیش که از خرده‌گیری بر خودش نیز ابا نداشت و حتی هر از گاهی خود را هم دست می‌انداخت، باعث شده بود که شیفته او شویم. لیبرالیسمی بود که اجازه می‌داد با جدیت کامل و بدون هیچ‌گونه تعصبی درباب دین نیز به تأمل بنشینیم. از نظر وی کتاب‌های آسمانی مسیحیت بنیان فرهنگ اروپایی را تشکیل می‌داد، ولی نسبت به بودایی‌گری نیز کنجکاوی بسیاری نشان می‌داد (مباحثات پرشوری را به خاطر دارم که روزی در منزل تنی چند از دوستان لهستانی‌ام در لندن در مورد بودا با او داشتم).

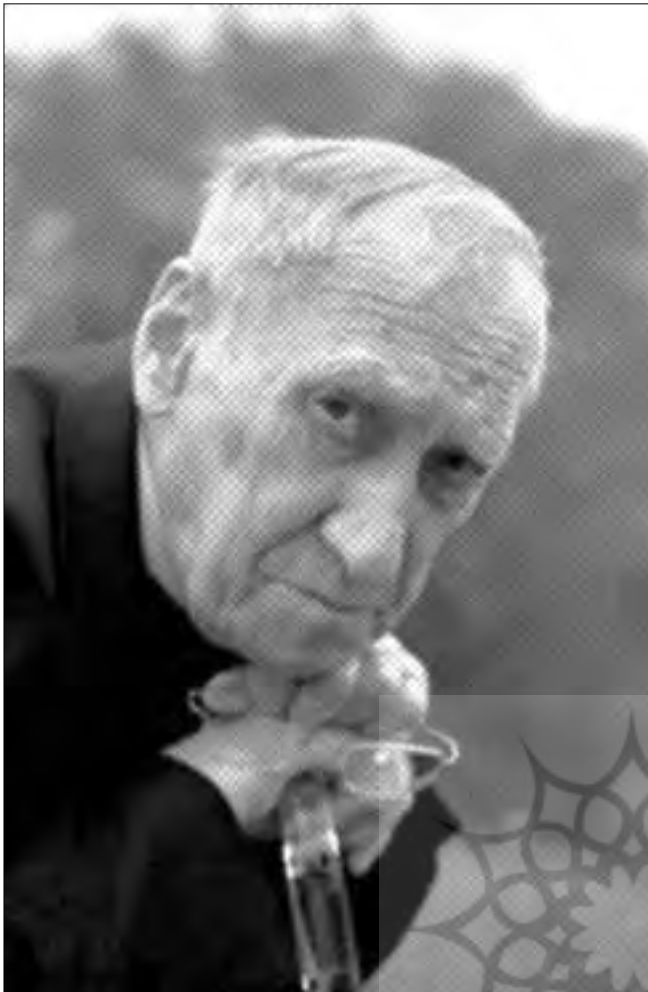
در آن دوره، سال‌های نخست دهه ۱۹۸۰ که ایام حکومت نظامی بعد از سرکوب همبستگی بود، جمعی متکثر بودیم: ترکیبی از سوسیالیست‌ها، آنارشئیست‌ها، ناسیونالیست‌ها و کاتولیک‌ها. در مورد

لهستان و اروپا در حال از دست دادن بهترین‌های خود هستند. یک سال پیش بزنیسلاو گریمک بود و اینک نیز لِشِک کولا کوفسکی. این فیلسوف و روشنفکر بزرگ، سال‌های بعد از ۱۹۵۶ راه پیش از آن که در ۱۹۶۸ به غرب مهاجرت کند در یک رویارویی جسورانه و انتقادی با نظام کمونیستی حاکم بر لهستان سپری کرد. او بر آن شد به چیزی اعتقاد ورزد که می‌توانست به چشم خود ببیند و با ذهن خود بیازماید و نه آن چه موضوع وعظ و خطابه حزب قرار داشت. و هنگامی هم که تحمل شکاف و فاصله دیگر بیش از این میسر نبود، جسارت ورزید و به دفاع آشکار از ارزش‌هایی برخاست که آن‌ها را مهم و اساسی می‌دانست: خرد، حقیقت و شایستگی.

کولا کوفسکی در ایام جوانی خود در زمره فعالین کمونیست لهستان در سال‌های بعد از ۱۹۴۵ بود ولی طولی نکشید که به نقد نارسایی‌های «سوسیالیسم واقعاً موجود» کمر بست و این عمل باعث خصومت دستگاه شد که در سال ۱۹۶۸ او را از مقام استادی فلسفه در دانشگاه ورشو برکنار کرد. ولی با شهرت روز افزونی که در مقام مدافع حقوق بشر و دموکراسی یافت، کماکان بر همان راه و روال باقی ماند و با حمایت از مبارزات مسالمت‌آمیز برای تغییر و اصلاح لهستان به یکی از چهره‌های فوق‌العاده متنفذ دوره «همبستگی» بدل گردید.

ولی ممانعت دولت از ادامه کار و نشر آثارش در افزایش حضور و نفوذ او در میان پژوهشگران و دانشجویان مستقل‌اندیش لهستانی نقصانی حاصل نکرد و نفوذ عمیق او حتی در سال‌های طولانی اقامتش در غرب نیز کماکان برقرار ماند. آثار پرشمارش، مقالات بسیار، رسائل و کتاب‌هایی را شامل می‌شود که تاریخ فکری فراز و فرود مارکسیسم او در سه جلد مهمترین آن‌ها به شمار می‌آید. اگرچه این کتاب باعث شهرت وی در اروپا و ایالات متحده شد ولی در لهستان رسمی کماکان تا دگرگونی‌های ۱۹۸۹ و سال‌های بعد از آن، «عنصری نامطلوب» تلقی می‌شد.

با این حال آثار کولا کوفسکی از طریق مجاری غیررسمی به لهستان راه می‌یافت و نسخه‌هایی از سه‌گانه جریان‌های اصلی مارکسیسم او به لهستان قاچاق شد که نه فقط بسیاری از روشنفکران و دانشجویان در خفا آن را خوانده و دست به دست کردند بلکه پاره‌ای از مقامات عالی‌رتبه حزبی و دولتی نیز آن را خواندند. در واقع او از



آرا و عقاید کولاکوفسکی دائماً در جدل بودیم ولی به ندرت اهمیت او را نفی می‌کردیم. مهم آن بود که نظر خود را در باب نظام تغییر داده بود و همچنان خودش برای خودش فکر می‌کرد.

او فریب نهفته در سوسیالیسمی را که در لهستان ایجاد شده بود دید و تضاد موجود میان آرمان‌های اجتماعی و دموکراتیک مورد ادعای آن را با واقعیت‌های ناسازگار برنامه خلق یک «انسان جدید سوسیالیستی» مورد شناسایی قرار داد؛ طرحتی که قرار بود تحت دیکتاتوری حزب جامعه عمل ببوشد.

کولاکوفسکی در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش با آنا بیکونت که اخیراً منتشر شده است از کتابخانه شخصی‌اش در آکسفورد می‌گوید؛ جایی که سال‌های بسیار، تا زمانی که در ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹ درگذشت، در آن‌جا در مقام یکی از اعضای کالج «آل سولز» به کار مشغول بود و زندگی می‌کرد. هرگونه کتابی در آن یافت می‌شد، با مضامینی مختلف: از طایفه کنجکاوها بود. از فیلسوفی سخن در میان است که عاشق شعر بود و آن را به لهستانی، آلمانی، فرانسه (علاقه خاصی به بودلر داشت) و روسی می‌خواند. داستان‌های بزرگ اروپایی بود و کتاب‌های در مورد هنر، یهودیت و دیگر ادیان، درباره کتاب مقدس، ابلیس و جادوگری و هر آن‌چه بتوان تصور کرد.

لشک کولاکوفسکی فرهنگی به همان قدر اهمیت دارد که لشک کولاکوفسکی فیلسوف. از نظر من او مظهر تمامی بهترین‌های روشنفکری لهستانی و اروپایی در قرن بیستم بود. هیچ‌گاه بر مسند قصب تکیه نزد، و لحظه‌ای از آموزگاری غافل نشد.

www.opendemocracy.net. 2009/07/21

* به نقل از:

کتاب‌خانه خورشید

قارچ‌ها در شهر

چاپ دوم - ۱۳۸۱
ایتالو کالوینو (۲)
ترجمه رضا فیضیه،
اعظم رسولی، مزگان مهرگان

جلد دوم از داستان‌های کوتاه کالوینو که پس از «کلاغ آخر از همه می‌رسد» منتشر شده است. داستان‌هایی با طنز ظریف و تخیلی نیرومند که اساسی‌ترین مسائل زندگی را با لحنی ساده روایت می‌کنند.

www.ketab-o-khorooshi.com

کتاب‌خانه خورشید

من که حرفی ندارم

چاپ دوم - ۱۳۸۱
آلبرت مورایا (۱)
ترجمه رضا فیضیه

این کتاب جلد اول از داستان‌های رمی و داستان طیف رنگارنگ آدم‌های اجتماع است که به شکلی کوتاه، جذاب و با پرداختی روانشناسانه از ورای طنز روایت می‌شود.

www.ketab-o-khorooshi.com